

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

احکام و اعمال -۳- فرشته و شیطان

چکیده

در مرحله دنیا، خداوند با عنایت به هدفی که از آفرینش انسان دارد، وسائل و اسبابی را برای امتحان، آزمون و ابتلای انسان مقرر فرموده است تا با فتنه های حکیمانه خود، بشر را در وادی و نحله حیان دنیوی عملاً بیازماید و زمینه های رشد و تعالی او را مهیا نماید از مهمترین این عوامل آزمایش و ابتلای انسان، وجود دو عامل وسوسه گر بیرون و درونی نفس انسان است که آن را بعنوان ابلیس و شیطان میشناسیم که دارای ویژگیهای خاص خود است که در آیات قرآن ذکر شده است. دیگر عامل که در قرآن از آنها بعنوان مدبرات امر نام میبرد ضمن رتق و فتق امور مختلف نظام دنیا، اعمال و اقدامات انسان را هم نظاره میکنند و نیز در ابلاغ الهامات، افاضات و الطاف الهی نیز نقش ایفا می نمایند. بنابراین در بخش سوم این سلسله مقالات اشاره ای به این نوع از آفریده های خداوند (فرشتگان و شیاطین) میگردد.

بررسی نقش این آفریده ها، نهایتاً در کنار اثر و مفهوم شفاعت و توسل، تاثیرات اراده و عزم انسان در اعمال و اقدامات وی، را ارائه میدهد.

واژه های کلیدی

فرشته، شیطان، ملک، ملکوت، شفاعت

فرشتگان، مدبران امر

دعای سوم (صحیفه سجادیه) فرشتگانی را که مسئولیت خاصی دارند در تنظیم بادهای مخصوصاً بادهایی که برای عذاب می آید، آنجا ذکر می کند. دعای سوم این است که «اللَّهُمَّ وَحَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ أَوَّلِهِ إِلَيْكَ» خدایا فرشتگانی که هیچ قصدی ندارند، اهل سهو نیستند، اهل نسیان نیستند، اهل غفلت نیستند، اهل اعراض نیستند، راحتی خود را بر عبادت در پیشگاه تو ترجیح نمی دهد، هیچ قصوری ندارند، هیچ تقصیری ندارند، من نسبت به اینها عرض ادب می کنم؛ این به صورت اصل جامع.

بعد نام فرشتگان مخصوص را می‌برد، می‌گوید: «وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ» اسرافیل (سلام الله علیه) که مظهر احیای توست و حیات‌بخش است و منتظر دستور توست که چه وقت در صور بدمد و تمام مرده‌ها زنده بشوند «وَحُلُولَ الْأَمْرِ، فَيَنْبَهُ» با نفخه و با آن دمیدن «صَرَعى رَهَائِنِ الْقُبُورِ» مستحضرید که مرده‌ها را می‌گویند «رَهَائِنِ الْقُبُورِ». این بیان نورانی حضرت امیر که در دفن فاطمه (سلام الله علیهما) گفت به اینکه این ودیعه شماس است «فَلَقَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذْتَ الرَّهْيَنَةَ» [4] این مرده را می‌گویند «رَهْيَنِ الْقُبُورِ». در این تعبیرات نورانی امام سجاد دارد که «رَهَائِنِ الْقُبُورِ» مرده‌ها رهن قبر هستند، این اختصاصی به حضرت صدیقه کبری^۱ ندارد؛ منتها آن جمله اولش است «فَلَقَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ» بله، مخصوص است؛ اما «أَخَذْتَ الرَّهْيَنَةَ» یعنی هر کسی در رهن قبر خودش است. مرده‌ها «رَهَائِنِ الْقُبُورِ» اند یعنی در گرو قبر هستند قبر این گرو را دارد. ما در رهن قبر هستیم قبر ما را طلب می‌کند به عنوان مرتهن. «صَرَعى رَهَائِنِ الْقُبُورِ» این درباره اسرافیل (سلام الله علیه).

«وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ» این است. سوم: «وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَآوَاتِكَ» جبرئیل (سلام الله علیه) که مورد اطاعت بسیاری از فرشتگان آسمان است که آنها تحت تدبیر جبرئیل (سلام الله علیه) هستند. «الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ»؛ بعد از اسرافیل و بعد از میکائیل و بعد از جبرئیل نام مبارک روح را می‌برد که «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» [5] معلوم می‌شود روح یک فرشته‌ای است غیر از اینها. می‌فرماید: «وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ»؛ چند تا فرشته به نام روح‌اند که آنها به عنوان روح یاد می‌کنند، عرض می‌کند که خدایا بر همه اینها درود بفرست. «وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ» فرشته‌هایی که زیر مجموعه این چهار، پنج فرشته معروف‌اند. «مِنْ سَكَّانِ سَمَآوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَتِكَ وَالَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَاءَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ وَلَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا فُتُورٌ» هیچ خسته نمی‌شوند نه در آمد و رفت رسالت‌های شما خستگی دارند، نه در عبادت خستگی دارند، نه احتیاج به خواب دارند؛ این در خطبه نورانی حضرت امیر خطبه اول همین است که اینها که اهل خواب نیستند، اینها که اهل خوراک نیستند، اهل سهو و غفلت نیستند این در خطبه

اول نهج^۲ البلاغه است. [6] «وَلَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ وَلَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ»؛ یک وقت مثلاً اشتها داشته باشند به خواب، به غذا، از این راه اشتها مثلاً از یاد و نام و عبادت تو غفلت کنند که از این قبیل نیست. «الْخُشَعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ النَّوَكَسُ الْأَذْقَانِ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ»؛ اینها چشم دارند، بصیرند؛ اما روی ادب و احترامی که دارند به سمت تو نگاه نمی‌کنند از بس شرمنده‌اند؛ آن نگاه معلوم می‌شود نگاه مادی نیست. فرمود اینها سر بلند نمی‌کنند که تو را ببینند با اینکه سمیع‌اند، بصیرند بر اساس ادب و احترامی که دارند، در پیشگاه تو خاضع‌اند. تعبیر این است

که «الْخُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ» به طرف تو نمی‌توانند نظر بکنند نه اینکه هم ادب دارند که آن قسمت و نگاه تو مقدور آنها نیست و هم اینکه این کار را نمی‌کنند. «النَّوَاسِ الْأَذْقَانِ» در آیات قرآن هست که اینها هنگام تلاوت آیات به جای اینکه روی پیشانی به خاک بیفتند اذقانشان، ذقن و چانه‌شان به خاک می‌افتد؛ این معنای قرآنی را وجود مبارک امام سجاد درباره فرشته‌ها بکار می‌برد. «الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغَبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَاكَ وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبَرِيَاكَ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» اینها کسانی هستند که گاهی بهشت را نگاه می‌کنند، گاهی جهنم را نگاه می‌کنند به دستور تو، وقتی جهنم را که نگاه کردند این حرف را عرض می‌کنند می‌گویند: «سُبْحَانَكَ مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»؛ خدایا آن حدی که شایسته بندگی تو بود ما انجام ندادیم. «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ» چه می‌گویند؟ می‌گویند: «سُبْحَانَكَ مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» نام مبارک همه اینها را می‌برد، می‌فرماید: «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ» بر اینها صلوات بفرست! «وَعَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ» آنها که در گرفتن وحی، رساندن وحی، ابلاغ وحی امین محض‌اند از طرف تو، وحی را به انبیا می‌رسانند بر تک تک اینها صلوات و سلام بفرست. «وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ» خدایا اینها هیچ اهل غذا نیستند، هیچ اهل طعام نیستند، هیچ اهل آب نیستند، هیچ اهل خواب نیستند، هیچ اهل سهو نیستند، دائماً سرگرم عبادت‌اند و از این کار دارند لذت می‌برند، تو اینها را از هر کاری از این قبیل منزّه کردی، بر تک‌تک اینها صلوات بفرست. این تمام شد.

اما آنچه که محل بحث ما مربوط به اوایل سوره مبارکه «مرسلات» است. «وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ»؛ تمام قطرات باران حساب شده است چند قطره باران است؟ کجا باید ببارد؟ چه کسی مسئول است؟ کجا باید ببرند؟ این است. اینکه دعای استسقاء، نماز استسقاء اثر دارد این است. در بحث‌های سال‌های قبل هم داشتیم که مرحوم بوعلی می‌گوید آن کسی که مسئله نماز استسقاء برای او حل نشد، او شبیه فیلسوف است، او فیلسوف نیست «دع هؤلاء المتشبهة بالفلاسفة»؛ [7] این فرمایش ایشان در *الهیات شفاء* است؛ کسانی که باور نکرده‌اند نماز استسقاء را و این جمله نورانی قرآن برای آنها حل نشد کسانی که «وَ أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقًا» [8] یعنی اگر اینها درست راه بروند نه راه کسی را ببندند نه بی‌راهه بروند ما مرتّب باران مناسب می‌فرستیم دیگر از این صریح‌تر شما چه می‌خواهید؟ «وَ أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقًا» این بیان که خدایا تو چهار فصل خلق کردی زمستان ما را زمستان تابستان ما را تابستان پاییز ما را پاییز بهار

ما را بهار قرار بده! «و اجعل شتائنا شتاء و ربیعنا ربیع»؛ اگر پاییز است باران بیاید، خدایا تو که این نظم را خلق کردی، ولی طوری باشد که به هر حال پاییز ما پاییز باشد، پاییز ما هم تابستان و امثال آن باشد، نباشد باران بیاید. در سوره مبارکه «مائده» است، در «اعراف» است که ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ﴾ [9] مردم اگر اهل احتکار و اختلاس و نجومی و مانند آن نباشند، ما مرتّب باران به موقع می‌فرستیم؛ چه طور صریح بگوید با دلالت مطابقی گفت، فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ ﴿لَاكُلُوا مِنْ قُوقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ [10] از بالا باران می‌آید، از پایین کشاورزی شما سامان می‌پذیرد؛ اما این به آن می‌چاپد آن این را می‌چاپد، دیگر این دلالت مطابقی چیست؟ صریح‌تر از این چیست؟ اگر آن که فیلسوف است می‌گوید کسی که نماز استسقاء و دعای استسقاء و دعای باران و اینها را باور نکند، او که فیلسوف نیست، «دع هؤلاء المتشبهة بالفلاسفة» و رساله‌ای در این زمینه نوشته که نماز استسقاء اثر دارد، دعای استسقاء اثر دارد، چون صریح قرآن است فرمود اگر اینها به راه باشند، راه کسی را نبندند، ما یقیناً باران مناسب می‌فرستیم: ﴿وَأَلِّوْا أَسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ اینجا وجود مبارک حضرت سجاد دارد که تمام تک تک این قطرات حساب دارد، مسئولش هم معین است؛ خدایا صلوات ما را به اینها بفرست، این امام سجاد است! حضرت ادب می‌کند تشکر می‌کند، اگر کسی که نعمتی به ما داد ما نسبت به او قدردانی می‌کنیم؛ این قدردانی حضرت نسبت به ملائکه است. «و خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ» ابرها را چه کسی رهبری می‌کند؟ چه کسی تلقیح می‌کند؟ چه کسی عقد نکاح اینها را می‌خواند؟ ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾^[11] یعنی تلقیح می‌کنند مگر هر ابری باران دارد؟ بچه دارد؟ مگر هر گیاهی فرزند دارد؟ تلقیح اینها به وسیله همین ابرها و بادهاست، «وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ» آن که فریاد بکشد رعد و برق تولید می‌کند، صاعقه تولید می‌کند، به تک تک اینها صلوات بفرست، چون اینها مأموران تو هستند بی‌جا که نمی‌آیند، بی‌جا که کسی را صاعقه نمی‌گیرد، اینها که فریاد می‌زنند صاعقه پدید می‌آید، اینها که فریاد می‌زنند رعد و برق پدید می‌آید، خدایا بر تک تک اینها صلوات بفرست، چون اینها تمام قطرات تو را حساب دارند. «و خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ وَ مَشِيعَى الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ» ما می‌بینیم یک تگرگی می‌آید، باران می‌آید، چه کسی آورده اینها را؟ چه کسی آورده اینجا گذاشته؟ فرمود یک عده‌ای فرشته‌ها هستند، تک تک این باران تک تک این قطرات تگرگ و برف را می‌آورند سرجایش می‌نشانند، تشییع می‌کنند، یعنی مشایعت می‌کنند؛ یعنی از پشت سر اینها را هدایت می‌کنند، راهنمایی می‌کنند. کسی موحدانه عالم را نگاه بکند، می‌شود حرف «صحیفه سجادیه». چرا قرآن می‌فرماید: ﴿إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ [12] بعد فرمود: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [13] این آسمان را که همه ما می‌بینیم، زمین را که همه ما می‌بینیم کوه را که می‌بینیم، شتر را

هم که می‌بینیم؛ بعد فرمود اینها کورند؛ یعنی چه؟ یعنی خیال می‌کنند یک چیزی سر جایش خودش خلق شده به نام کوه و به نام آسمان و به نام زمین. بعد از اینکه اسم این چهار تا درباره همین اعراب جاهلی بُرد، در بخش‌های دیگر آیات دیگر فرمود ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فِهِمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ اینها چرا کوه را نگاه نمی‌کنند؟ این نظم ناظم دارد. یک بیان نورانی دیگر حضرت امیر در نهج دارد که «أَ لَهُمْ زَرْعٌ» مثل علف خودرو هستند؟ این نظم دقیق علمی. این کشاورزی چندین قسم آسیب دارد، چندین قسم آفت دارد، برای آفت‌زدایی چندین قسم سم لازم است، چندین دانشکده لازم است تا آدم اینها را بفهمد، اینها خودبخود خلق شده؟ فرمود: «أَ لَهُمْ زَرْعٌ بَغِيرَ زَارِعٍ» این علف خودرو هستند اینها؟ [14] فرمود تک تک اینها حساب دارد «وَأَمْشِيعِي الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»، بَرَد یعنی تگرگ نه بَرَد. «وَالْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ» آنها که تا نازل نکنند تا این قطرات باران را بجا نشانند، مطمئن نیستند که به دستور شما عمل کردند، اینها می‌رسانند بعد برمی‌گردند، ما نه آن چشم را داریم نه آن گوش را داریم. «وَالْقَوَامَ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيحِ وَالْمُوكِّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ»؛ این زلزله‌هایی که می‌آید به موقع می‌آید، این گسل‌ها می‌آید، فعلاً باید سرجایشان باشند به موقع هم که شد این گسل‌ها فعال می‌شوند، این کوه‌ها «وَأِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ» می‌شود، «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» [15] می‌شود؛ بله آن وقت که بخواهد بساطش جمع بشود این طور می‌شود. «وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ» خدایا نه تنها عدد اینها را عدد این قطرات را به اینها یاد دادی وزن تک تک اینها را هم به اینها گفتی که فلان قطره وزنش چقدر است، مثقال یعنی وسیله ثقل، تو یادشان دادی. «وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَعَوَاجِهَا» وزنشان، کیلشان، اندازه‌شان، مقدارشان را تو به اینها یاد دادی؛ صلوات ما را بر تک تک این ملائکه بفرست، این است! پس اگر مرسلات هست، عاصفات هست، ناشرات هست اینها هستند رهبری دارند، هدایت دارند، امام دارند، مسئول دارند، این طور نیست که ذات اقدس الهی به صرف باد قسم بخورد؟ این درباره نظام طبیعی.

۳/مرسلات/تسنیم

ضرورت الگوپذیری از فرشتگان حامل عرش الهی

بعد فرمود موجودات خدا که تنها اینها نیستند؛ شما سر بلند کنید بالا را ببینید، عرشیان را ببینید، فرشته‌ها را ببینید، ببینید آنها چه کارهایی می‌کنند تا شبیه آنها باشید؛ بار سنگین تدبیر الهی به دوش آنهاست! مستحضرید که عرش به معنای تخت ظاهری نیست؛ یعنی مقام فرمانروایی است که فعل است، این مقام فرمانروایی به دوش فرشته‌هاست، فرشته‌ها فرمان‌روایان و فرمان‌برداران ذات اقدس الهی هستند که خدا از اینها به «مدبرات» [۲۰] یاد می‌کند، گاهی «الصَّاقَاتِ صَفًّا» [۲۱] گاهی «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا» [۲۲] و گاهی هم تعبیرات دیگری که در سوره «ق» و «حاقه» و مانند آن آمده است، اینها مدبرات امر هستند؛ وقتی امر الهی را تدبیر می‌کنند، پس بار عرش روی دوش اینهاست؛ یعنی مقام فرمان‌روایی و اینها امر الهی را اطاعت

می‌کنند. اینها که حاملان عرش هستند و کسانی که زیرمجموعه اینها هستند و حول عرش هستند و بالاخره در تحت تدبیر حاملان عرش هستند، همگی برای مردان الهی طلب مغفرت می‌کنند که این یک نحوه از شفاعت است که آنها از ذات اقدس الهی می‌خواهند آنها که به راه افتادند، آنها که بیراهه هستند و حرف در آنها اثر نمی‌کند که ما برای آنها طلب مغفرت نمی‌کنیم، آنها که مؤمن هستند و راه افتادند و در مسیر اطاعت تو هستند که کمبودی دارند، گاهی ترک اطاعت است، گاهی فعل معصیت است، چون اینها که معصوم نیستند و لغزش‌هایی دارند، فرشته‌های الهی و حاملان عرش برای اینها طلب مغفرت می‌کنند که این یک نحوه از شفاعت است.

مقصود از حمل عرش الهی و تسبیح حاملان آن
حالا برسیم به آن جمله پایانی، فرمود: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ کسانی که حاملان عرش هستند و کسانی که اطراف عرش می‌باشند؛ آنهایی که اطراف عرش هستند، در حقیقت از یک نظر به وسیله حاملان عرش تحت تدبیر خدا هستند، ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ و «الذین حول العرش»، اینها ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ دائماً تسبیح می‌کنند؛ به صورت فعل مضارع که مفید استمرار است ذکر شده، پس دائماً در تسبیح حق هستند.

پرسش: حمل عرش یعنی چه؟

پاسخ: فرمان‌روایی را اینها اداره می‌کنند، چون عرش به معنای تخت ظاهری که نیست؛ یعنی مقام فرمان‌روایی که این مقام فرمان‌روایی را مدبران اداره می‌کنند. اگر ذات اقدس الهی ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ یعنی «ثم استوی علی التدبیر». وقتی ذات اقدس الهی می‌خواهد تدبیر کند، حیات را اسرافیل (سلام الله علیه) و زیر مجموعه او اداره می‌کنند، علم را جبرائیل (سلام الله علیه) و زیرمجموعه او اداره می‌کنند؛ اقتصاد و «کیل» و رزق را میکائیل (سلام الله علیه) با زیرمجموعه خود اداره می‌کنند؛ توفی و مرگ را عزرائیل (سلام الله علیه) و زیرمجموعه او اداره می‌کنند. این ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾ [۲۳] یعنی بعضی مطیع هستند و بعضی مطاع می‌باشند؛ ﴿تَوَقَّتْهُ رُسُلُنَا﴾ [۲۴] که زیر مجموعه عزرائیل (سلام الله علیه) هستند نیز از همین قبیل است؛ علم هم همین‌طور است. فرشته‌هایی که حاملان علم هستند ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾ * کرام برّره [۲۵] اینها زیرمجموعه جبرئیل (سلام الله علیه) هستند؛ این چهار بزرگوار و زیرمجموعه آنها، اینها حاملان مقام تدبیر الهی می‌باشند و هر کاری که ذات اقدس الهی بخواهد انجام دهد، دستور می‌دهد و اینها انجام می‌دهند.

عدم تعارض کلام امام سجاد (علیه السلام) با مدبر امور بودن حاملان عرش الهی
البته آن بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در همان اول دعای «ابوحمزه ثمالی» و همچنین در بخش‌های میانی آن دعا، این است که خدایا انجام امور دو راه دارد و این دو راه جدای از هم نیستند؛ دستور

می‌دهید که فرشته‌ها و مأموران و مدبرّات الهی این کار را انجام دهند، امّا همه جا خودت هم حضور داری، نه اینکه - معاذ الله - تو سر سلسله باشی و اینها سلسله جنبان باشند و در وسط و آخر راه، اینها حضور داشته باشند و شما حضور نداشته باشید! شما همه جا حضور دارید، یک؛ شما به ما از همین مدبرّات و مأموران نزدیک‌تر هستی، دو؛ این راه میان‌بر فقط به دست شماست، سه؛ ما اگر بخواهیم بگوییم «یا الله مِنْ غَیْرِ شَفِیع»، این - معاذ الله - انکار شفاعت نیست؛ یعنی بدون شفاعت هم می‌شود کار کرد «بَغَیْرِ شَفِیع»؛ [۲۶] اگر ما حال داشتیم و گفتیم «یا الله» جواب ما را می‌دهی، منتها ما آن حال را نداریم که بدون وسیله، بدون شفیع و بدون ارتباط با چیزی با تو رابطه داشته باشیم، وگرنه تو حضور داری! این از دقایق قرآن کریم است که آمده فرموده «قُرب» و «بُعد» یک اضافه «متخالفة الاطراف» است. ما هر چه شنیدیم و گفتیم و خواندیم و دیدیم این است که «قُرب» و «بُعد» یک اضافه «متوافقة الاطراف» بود، قرآن آمده فرموده نه خیر! یک چیز دیگری هم هست که شما نشنیدید و نخواندید؛ آن این است که ما یک اضافه «متخالفة الاطراف» داریم. «قُرب» و «بُعد» جزء اضافات است؛ یعنی اگر «الف» به «باء» نزدیک بود، «باء» هم به «الف» نزدیک است؛ این چنین نیست که این دیوار شرقی به این دیوار غربی نزدیک باشد و دیوار غربی از دیوار شرقی دور باشد، این شدنی نیست و اینها جزء اضافه‌های «متوافقة الاطراف» است که طرفین شبیه هم هستند؛ امّا دین آمده گفته نه خیر! همین «قُرب» و «بُعد»ی که شما خیال می‌کنی اضافه «متوافقة الاطراف» است، درباره ذات اقدس الهی و مدبرّات زیر مجموعه آن و انسان، گاهی اضافه «متوافقة الاطراف» می‌شود؛ یعنی «الف» به «باء» نزدیک است؛ ولی «الف» از «الف» دور می‌باشد. چنین چیزی سابقه نداشت که ما «قُرب» و «بُعد» داشته باشیم که یکی به دیگری نزدیک باشد و آن دیگری از این یکی دور باشد. فرمود ذات اقدس الهی ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [۲۷] است که با همه هست و از همه چیز به شما نزدیک‌تر است؛ امّا یک عده ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ [۲۸] بعد برای این کار مثال زدند؛ مثل اینکه کسی دوستی دارد، به او خیلی علاقه مند است، سال‌ها در هجر او می‌سوزد، آن دوست از سفر برگشت و آمد کنار او نشست و او نمی‌دید و از دور خدایا می‌کرد!

بی دلی در همه احوال خدا با او بود *** او نمی‌دیدش و از دور خدا یا می‌کرد [۲۹]

این دوست به او نزدیک است؛ ولی در اثر کوری از او دور است. اگر کسی ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾ [۳۰] شد، اگر - معاذ الله - کسی ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [۳۱] شد این از خدا دور است، با اینکه خدا ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ است. بنابراین این بیان نورانی امام سجاد در دعای ابوحمزه ثمالی هم اول و هم میانی آن که خدایا دو راه داری! این‌طور نیست که حالا شما با مدبرّات کار کنی خودت حضور نداشته باشی که ما حتماً به وسیله مدبرّات - حالا یا اهل بیت یا انبیا یا فرشته - بخواهیم به شما برسیم، نه! در هر جایی شما حضور داری، یک؛ به ما از آنها نزدیک‌تری، دو؛ به ما از خود ما

هم نزدیک‌تری، سه؛ منتها آدم نمی‌بیند مطلب دیگری است. فرمود که حاملان عرش این کار را می‌کنند و اینها مأموران هستند. قسمت ۴/غافر

صفات ویژه فرشتگان و ادعای آنان برای رفع مشکل مؤمنان

غرض این است که ذات اقدس الهی به پیامبر فرمود به مردم بگو که موجودات عالم همه ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ نیستند؛ همه اینها نیستند که ﴿لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ باشند؛ همه اینها نیستند که ﴿هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ﴾ باشند. بزرگان و فرشتگان عالم هم خودشان پاک هستند و هم جامعه را به پاکی دعوت می‌کنند و هم برای تکمیل ناقص‌ها و تصحیح معیوب‌ها و تتمیم افتاده‌ها دست به دعا برمی‌دارند. این کلمه «یا» و کلمه ﴿رَبَّنَا﴾ در آن جمله اول محذوف است؛ ملاحظه بفرمایید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ خودشان اهل تسبیح هستند، معنای تسبیح این است که خدایا هیچ نقصی در تو نیست، وقتی هیچ نقصی در تو نباشد جود و کرم و سخا و وفا هم در تو لبریز است ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾؛ خودشان هم به خدای سبحان مؤمن می‌باشند، ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾، چگونه ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾؟ «يقولون ﴿رَبَّنَا﴾» که این «يقولون» محذوف است؛ این «يقولون» محذوف است هم در ﴿رَبَّنَا﴾ی اول و هم در ﴿رَبَّنَا﴾ی دوم؛ یعنی این چنین دعا می‌کنند: می‌گویند پروردگارا! اینها که راه افتادند مشکلشان را، کمبودشان را، نقصشان را و عیبشان را برطرف بکن!

عدم شمول دعای فرشتگان بر غیر مؤمنین و علت آن

اینها اصلاً با غیر مؤمن کاری ندارند؛ لذا آنچه در سوره مبارکه «شوری» آمده که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ آن جا را کاملاً معنا کردند؛ آیه پنج سوره مبارکه «شوری» این است که ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ که ذیل این آیه نقل کردند اینکه خدا فرمود فرشته‌ها برای ﴿مَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ استغفار می‌کنند، [۳۲] اینها غیر مؤمن را نمی‌بینند، چون غیر مؤمن تاریک است، آن کسی که ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [۳۳] او را می‌بینند، پس این ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی کسانی که می‌بینند و آن همان مؤمنون هستند؛ این طور نیست که اینها اطلاق و تقيید باشد، ما این مطلق را به آن مقید تقيید کنیم! این طور نیست که آیه معنایش این باشد که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾ برای هر کسی که در زمین هست! این طور نیست! اینها ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾ برای کسی که او را می‌بینند. پرسش: بنابراین این آیه ای که شما تلاوت کردید دلیلشان است؟

پاسخ: نه! آن جا درباره حاملین عرش هستند و این جا درباره حاملان عرش نیست، بلکه درباره خود مطلق ملائکه است. در سوره مبارکه «شوری» برای ملائکه است و در سوره مبارکه «غافر» که محل بحث است، آن خصوص ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ عنوان عنصر محوری بحث است. بعد فرمود که خدایا! درست است تو رحیم و علیم هستی، اما این جا محور بحث رحمت است؛ لذا کلمه رحمت را قبل از علم ذکر فرمودند، چون

درخواست شفاعت و رحمت است، اول رحمت را ذکر کردند ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً﴾؛ رحمت تو واسعه است، چه اینکه خودتان فرمودید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [۳۴]

تعداد حاملین عرش در دنیا و آخرت

همین! دو احتمال است: یکی اینکه آنها حاملان عرش هستند و حاملان و مسئولان حفظ فرشتگانی می باشند که حول عرش هستند یا نه! ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾؛ یک؛ «و الذین هم حول العرش»، دو؛ مدبرات و ملائک دیگری که اینها مسئولیت حمل عرش ندارند؛ ولی مسئولیت کارهای دیگر هم دارند. امروز مسئولیت اصلی حمل عرش به عهده چهار فرشته است، همین ملائکه چهارگانه معروف؛ ولی در معاد دارد که ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾ [۳۵] آن روز حاملان عرش هشت نفر هستند که چهار نفر آنها را گفتند که از اهل بیت (علیهم السلام) هستند و چهار نفر از آنها هم همان حاملان معروف می باشند. در قیامت است برای اهمیت و عظمت کار - که اولین و آخرین یکجا جمع می شوند - تدبیر روی دوش هشت نفر است ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾؛ اما الآن حاملان عرش، برابر روایاتی که هست همین چهار فرشته بزرگوار هستند. غرض این است که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ این طور نیست که مطلق باشد و معنای آیه این باشد که برای هر کسی که در زمین است طلب مغفرت کنند تا ما احتیاج داشته باشیم و بگوییم که آیه هفت سوره مبارکه «غافر» مقید اطلاق یا عموم آیه پنج سوره مبارکه «شوری» است؛ در آن جا هم گفتند که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ «مَنْ فِي الْأَرْضِ» عبارت از خصوص مؤمنین است، برای اینکه فرشته ها غیر مؤمن را نمی بینند، آنهایی که تاریک هستند دینی نیستند، اینها که ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ آنها دیدنی می باشند.

سرّ طلب مغفرت فرشتگان برای تائبان با توجه به فراگیری رحمت الهی
فرمود: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾ این طلیعه دعای آنهاست که خدایا رحمت تو فراگیر است؛ منتها اعمال این رحمت به عنایت شماسست، همه جا این رحمت حضور دارد؛ ولی هیچ کس نمی تواند از رحمت تو استفاده کند، مگر به اذن تو! ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾؛ اینها که توبه کردند، این طور نیست که حالا توبه اینها واجد جمیع شرایط و فاقد جمیع موانع باشد، این طور نیست و بالاخره کمبودی هم دارند؛ لذا آن آیه معروف که ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ [۳۶] که در سوره مبارکه «توبه» گذشت، آن جا در ذیل آن آیه ملاحظه فرمودید که ظاهراً باید این چنین گفته می شد که «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ»، قبول با «مِنْ» استعمال می شود نه با «عَنْ»؛ از او قبول کرد؛ یعنی «منه»! باید گفته می شد: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ»؛ اما کلمه «عَنْ» که مفید تجاوز است عمداً به کار رفت؛ یعنی این توبه این طور نیست که حالا صد درصد واجد جمیع شرایط باشد، بلکه کمبودی هم دارد. ذات اقدس الهی طرزی

توبه تائبان را قبول می کند که با تجاوز همراه است، با عفو و با گذشت همراه است «يقبل التوبة متجاوزاً عن سيئاتهم الباغية»، این چنین است!

پرسش: البته رحمت خدا حاکم بر علم خداست؟

پاسخ: نه، علم خدا ذاتی خداست، برای اینکه این جا محل احتیاج است. رحمت خدا هیچ وقت حاکم بر علم نیست، چون رحمت صفت فعل است و علم صفت ذات است، البته رحمت فعلی با علم فعلی مطلب دیگری است و رحمت خدا برابر با علم خداست؛ او می داند که به چه کسی رحمت کند و علم است که حاکم بر رحمت است؛ نقشه را از علم می کشد و رحمت اجرا می کند و به دنبال آن مرحومین بهره می برند.

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾؛ اینها که توبه کردند، گذشته را باید ترمیم کنند و آینده هم حفظ کنند که واقعاً توبه حقیقی شود. ﴿وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾؛ این طور نیست که حالا اینها توبه کردند توبه شان صددرصد واجد جمیع شرایط باشد، ﴿رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾؛ اینها که توبه کردند دیگر حالا اهل جهنم نیستند؛ حالا از کجا مشخص است که اهل بهشت هستند؟ شما لطف کنید اینها را اهل بهشت قرار دهید، چون به دستور شما توبه کردند و خود توبه واجب است، اینها به فرمان شما به این واجب عمل کردند. ﴿وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ﴾؛ شما وعده دادید این مؤمنین را که به بهشت ببرید. برخی ها هستند با اعضای خانواده خودشان در بهشت با هم جمع شوند، البته مستحضرید که بعد از موت کسی خانواده ندارد، پدر و پسر نیست، چون همه از خاک برمی خیزند؛ ولی به علاقه «ما کان»، کسانی که در دنیا فرزند یکدیگر یا پدر و مادر بودند و امثال آن، این انسی میان آنان است که دارد ﴿الْحَقُّنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا آَلَتْهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ [۳۷] ما ذراری بعضی ها را به خود آنها ملحق کردیم که در بهشت اعضای خانوادگی دارند و یک انس بیشتری با هم دارند؛ این جا فرشته ها عرض می کنند خدایا اینها را بیامرز! ﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾؛ اینها را هم بیامرز! اما از این آیه استفاده نمی شود که اینها یک محدوده خانوادگی تشکیل می دهند، از آن آیه که می فرماید: ﴿الْحَقُّنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ استفاده می شود.

تبدیل سیئات به حسنات مشروط به دعای فرشتگان و شفاعت شافعان

پرسش: ... آیه دارد که سئیاتی که دارند را به خوبی تبدیل می کنیم؟

پاسخ: آنها در صورتی که اگر کسی توبه کرده باشد ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾؛ [۳۸] آن سیئات را به حسنات تبدیل می کنیم؛ خود همین یک وعده و بشارت است که این به وسیله دعا و شفاعت انبیا انجام می شود؛ خود اینها با توبه این توفیق را ندارند که سیئاتشان به حسنات تبدیل شود، اینکه فرمود شما جبران کنید، برای همین است! کمبود را که جبران کنید؛ یعنی بدی ها را به خوبی ها تبدیل کنید، آنچه را که اینها نکردند، شما به حساب اینها بنویسید! اگر عیب دارد، تصحیح کنید! نقص دارد، تکمیل کنید! اینها همان عنایت الهی است که با شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) و با شفاعت فرشته ها تبدیل می شود؛ اما از این آیه

استفاده نمی‌شود که اینها یک انجمن و محفل خانوادگی تشکیل می‌دهند، اینها آبا، ذراری و فرزندانشان بخشیده می‌شوند؛ اَمَّا حَالًا بَاهُمْ به سر می‌برند یا نه؟ از آن آیه ای که دارد ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ استفاده می‌شود، ﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. قسمت ۴/غافر

تقسیم کار فرشتگان

معاذ الله - اگر این چهار فرشته ارباب متفرقه بودند الآن حیات را به اسرافیل داد مرگ را به عزرائیل (سلام الله علیهما) داد علم را به جبرئیل داد کیل و اقتصاد و رزق و روزی مردم را به میکائیل داد اما نه به نحو تفویض در همه امور فیض او «داخل فی الأشياء لا بالممازجة» اگر جبرئیل وحی می‌آورد علم می‌آورد به جبرئیل می‌گوید: «ما اوحیت اذ اوحیت ولكن الله اوحی» اگر عزرائیل (سلام الله علیه) قبض روح می‌کند می‌فرماید: «ما أَمَتَّ إِذْ أَمَتَّ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمِيتُ و أَمَاتُ» و اگر اسرافیل (سلام الله علیه) می‌دمد و حیات بخش کودک نوزاد و دیگران است می‌فرماید: «وما احيیت اذ احيیت ولكن الله احيی» و اگر اسرافیل در مسئله قیامت این کار را می‌کند و اگر میکائیل رزق را زیاد می‌کند همه همین طور است هیچ کدام نیستند مگر اینکه مجاری اراده خدای سبحان اند شما در زیارت‌های جامعه هم درباره ائمه (علیهم السلام) مثل همین کاری که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل که گردانندگان عالم‌اند می‌خوانید می‌فرماید مجاری ارادی الهی و مقادیر مقدرات الهی با دست شما انجام می‌گیرد یعنی اگر شما شفا دادید «و ما شَفَّيْتُ إِذْ شَفَّيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ شَفَّى» خب چطور جبرئیل می‌تواند این کارها را انجام بدهد آن که بالاتر از جبرئیل است نمی‌تواند این کارها را انجام بدهد خب اینها که اسمای الهی را از مقام آدمیت یاد گرفتند که، بنابراین اگر - معاذ الله - تفویض به این معنا باشد که خدا کارها را به اینها واگذار کرده باشد - معاذ الله - به نحو تفویض این نه برهان سوره «انبیاء» تام است نه برهان سوره «اسراء» تام است نه برهان سوره «مؤمنون» برای اینکه کجایش ناهماهنگی پیش می‌آید آن واحد هماهنگ کننده کارها را تقسیم کرده به نحو تفویض - معاذ الله - ولی مشرکین قائل به این نبودند نه تنها تفویض محال است مشرکین قائل بودند که اینها در این کارها مستقل‌اند چون در این کارها مستقل‌اند خدای سبحان می‌فرماید چه کسی به این ارباب اذن داده اینها که سمتی ندارند آن آیه سوره مبارکه «سبا» را که خواندیم فرمود: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (یک) ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكِ﴾ (دو) ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ (سه) نه مظاهره دارند نه مشارکه دارند نه استقلال دارند اینها هیچ کاره‌اند می‌ماند مسئله شفاعت، شفاعت هم که خدا به اینها اذن نداد آن بخش چهارم که فرمود: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا بَإِذْنِهِ﴾ که به اینها اذن نداد. قسمت ۳۲/مؤمنون

شیطان

مغالطه اول: بیان علی (علیه السلام) به نفوذ شیطان و تخلیه هویتی او آن این است که شیطان گاهی در انسان نفوذ می کند تنها شستشوی مغزی نیست شستشوی هویتی است ما را می گیرد کجا می برد روشن نیست در قبضه خودش نگه می دارد کلّ این درون را از هویت انسانی ما خالی می کند (یک) خودش با ابزار و جنودش وارد حیثیت ما می شوند (دو) ما می شویم انسان نما (سه) شیطان واقعی (چهار) و خودمان را گم می کنیم خیال می کنیم ما، ما هستیم (پنج) این حرف، تازه است یعنی فصل مقوم ما ابلیس می شود اگر سؤال بکنی «هذا الرجل من هو» نمی شود گفت «حیوان ناطق» یا «انسان» این را نمی شود گفت؛ بلکه «ابلیس». این شیاطین الانس تشبیه نیست اینکه در قرآن کریم آمده ﴿شَیَاطِینَ الْإِنْسِ﴾ [23] تشبیه نیست. این خطبه نورانی قبلاً هم چند بار خوانده شد خطبه هفتم نهج البلاغه است. در برابر قُرب نوافل که مستحضرید خدای سبحان طبق آن روایتی که فریقین نقل کردند فرمود بنده من به وسیله نوافل به من نزدیک می شود تا از مُحِب بودن به محبوب بودن منتقل بشود من مُحِبّ او بشوم او محبوب من بشود، در مقام فعل نه در مقام ذات و نه در مقام صفت ذات، در فصل سوم یعنی مقام فعل «كنت سمعه كنت بصره كنت لسانه كنت يده كنت رجله» [24] «مجاری ادراکی و فعلی او را در آن حدیث شریف تبیین کرد. مشابه آن قُرب نوافل که خدا در مقام فعل، سمع و بصر انسان می شود این بیان نورانی حضرت امیر است در خطبه هفتم بعضی از بزرگان ما یعنی مرحوم آیت الله [سید عبدالله] شیرازی (رضوان الله علیه) بیت با برکت ایشان خدمت مهمّی به نهج البلاغه کردند تمام نهج البلاغه را یکجا جمع کردند چون مستحضرید که مرحوم سید رضی این جمله های با فصاحت و بلاغت هر نامه یا خطبه را ذکر کرده خطبه ای که مثلاً سه صفحه بود ایشان یک صفحه اش را نقل کرده برای اینکه آن جمله های آهنگین و با فصاحت تر و با بلاغت تر بیشتر را انتخاب کرده، گذشته از اینکه نکاتی را هم رعایت کرده. در خطبه هفت وجود مبارک حضرت امیر این چنین می فرماید، می فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً» «برخی از پیروان شیطان می بینند هر چه شیطان می گوید انجام می دهند یعنی آنچه وسوسه های دورنی است» «وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً» «تعامل متقابلی است بین شیطان و این مردم، اینها تحت ولایت شیطان هستند (یک) شیطان هم اینها را دام خود، شریک خود قرار داد، حیل خود قرار داد (دو) وقتی که با وسوسه وارد حریم قلب اینها شد صبر کرد چه وقت قلب اینها باز می شود که وارد درون دل بشود، وقتی وارد درون دل شد آنجا لانه می کند، وقتی لانه کرد «فَبَاضَ» تخم گذاری می کند بیضه و تخم می گذارد این بیضه ها و تخم ها را می پروراند «وَفَرَّخَ» «فَرَّخَ یعنی جوجه، در مقتل سیدالشهداء (سلام الله علیه) هست که وقتی سیدالشهداء آمد کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد «أنا الحسين بن فاطمه فَرَّخُكُ وابن فَرَّخَتِكَ» [25] همین است «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ»

در درون اینها تخم گذاری کرده این تخم ها را پرورانده شده جوجه، اینکه می بینید در هنگام نماز مرتب

خاطرات می‌آید و می‌رود مثل جوجه‌هایی که وارد اتاق شدند مرتب پر می‌کشند آدم نمی‌تواند اینها را آرام کند همین است «فَبَاضَ وَ قَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ» «این دابّه‌ها در درون دل او با تدرّج، رفت و آمد فراوان دارند» «وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ» «حالا از درون به بیرون آمدند از راه چشم و گوش و دست و پا، همه اینها دارند در محدوده هویت او می‌لولند.

شیطان انسی شدن، ثمره تخلیه هویتی انسان و بیان نمونه‌ای از آن

آن وقت این شخص وقتی نگاه می‌کند با نگاه شیطانی نگاه می‌کند «فَنَظَرَ» «شیطان» «بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِاللِّسَانِ» «با زبان اینها حرف می‌زند با چشم اینها نگاه می‌کند» «فَرَكَبَ بِهِمُ الزَّلَّ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ» «این تمام مجاری ادراکی این را گرفته اینها تشبیه نیست اگر قرآن فرمود یک عده ﴿شَيَاطِينُ الْإِنْسِ﴾ هستند یعنی این شستشوی هویتی است نه مغزی، آن هویتش را ذخیره کرده کجا برده معلوم نیست کل هستی او را شیطان پر کرده حالا آن که حرف می‌زند شیطان است اینکه در آن خطبه همّام یعنی خطبه ۱۹۳ نهج‌البلاغه که حضرت فرمود: «هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ» «آن شخص اعتراض بی‌ادبانه کرده که اگر موعظه اثر می‌کند پس چرا در شما اثر نکرد فرمود: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ» «این شیطان است که در زبان تو حرف زده است.

مغالطه‌آمیز بودن وجود انسان تحت ولایت شیطان

این یک مغالطه است یعنی این شخص انسان نیست خیال می‌کند انسان است دیگران خیال می‌کنند انسان است ولی واقعاً انسان نیست فریب او را می‌خورند یک دانشمند در مغالطه، فریب موضوع و محمول ناآشنا را می‌خورد دیگران در بحث‌های اجتماعی فریب این شخص را می‌خورند این واقعاً حیوان است، واقعاً ابلیس است (یک).

مغالطه دوم: جدّی پنداشتن بازی دنیا

مطلب دیگر و مغالطه دیگر این است که ما مجاز را حقیقت می‌دانیم، بالعرض را بالذات می‌دانیم، بالتبع را بالاصاله می‌دانیم این هم حرف انبیاست در جای دیگر خبری از این حرف نیست و آن این است که دنیا بالأخره زمینی هست، آسمانی هست، زندگی هست، زمین آیت حق است، آسمان آیت حق است، موجودات زمینی آیات حق‌اند، موجودات آسمانی آیات حق‌اند همه حق‌اند، آب حق است، هوا حق است، زمین حق است، معدن حق است اینها نعمت‌های الهی‌اند که خدای سبحان اینها را آفرید اما حالا من باید این کار را بکنم نه شما، من باید جلو بیفتم نه شما، من باید به این لقب و نام، شهرت پیدا کنم نه شما، این واقعیت ندارد این می‌شود دنیا، دنیا همین است این بازیچه است ما خیال می‌کنیم درس و بحث ما، زندگی ما برای این است که به این عناوین برسیم به ما می‌گویند عظماء، به ما می‌گویند کذا، ما جلو بیفتیم، نام ما را، عکس ما را، این می‌شود دنیا، وگرنه زمین، دنیا نیست آسمان دنیا نیست فرمود اینها آیات الهی‌اند ما خیال می‌کنیم اینها واقعیت دارند اینها مجازند نه حقیقت و ما این مجاز را حقیقت می‌پنداریم تمام تلاش و

کوشش ما برای این است این هم یک مغالطه است مثل اینکه یک انسان حکیم وقتی به بازی بازیگران نگاه می‌کند می‌گوید بازی چیز خوبی است ورزش است تأمین سلامت است اما حالا سرمایه سنگین را برای ورزش صرف کردن، تمام عمر را برای بازی صرف کردن، بددهنی کردن، فحش دادن، دعوا کردن، بازی را حقیقت پنداشتن است خب بازی که ارزش این را ندارد اصلاً ورزش برای این است که آدم نشاط پیدا کند ورزش که اصل نیست ورزش برای تأمین سلامتی و نشاط است مجاز است آدم این مجاز را حقیقت حساب بکند می‌شود مغالطه.

تبیین مغالطه‌آمیز بودن مقاطع پنج‌گانه زندگی دنیا

در قرآن فرمود شما این پنج مقطع را که حساب می‌کنید این پنج مقطع: اول و وسط و آخر، آخر و وسط و اول همه‌اش بازی است این پنج مقطع را در سوره مبارکه «حدید» فرمود، فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [26] نوجوانی یک نحو، جوانی یک نو، میانسالی یک نحو، شیخوخیت یک نحو فرتوتیت یک نحو، همین! در آیه بیست سوره مبارکه «حدید» فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ﴾ (یک ﴿وَلَهُمْ﴾) دو ﴿وَزِينَةٌ﴾ سه ﴿وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ﴾ چهار ﴿وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ (پنج) انسان در دوران کهنسالی نه می‌تواند خوب غذا بخورد، نه می‌تواند خوب بیاراید، نه می‌تواند خوب در جامعه سخنرانی بکند همه اینها از او گرفته شد فقط می‌گوید این مقدار مال دارم، این مقدار نوه دارم، این مقدار شئون دارم یا دارم این می‌شود تکاثر که دوران فرتوتی است دوران شیخوخیت هم تکاثر است من باید جلو بیفتم، این بازی‌ها، دوران نوجوانی و جوانی هم که معلوم است به تفاخر و به خوردن و به آشامیدن و به اجوفین رسیدن و اینهاست. این مراحل پنج‌گانه نشان می‌دهد که بازی است و اگر در بخشی از آیات دیگر، پنج مرحله نبود دو مرحله بود این منافات ندارد که این مراحل پنج‌گانه همه زیر پوشش این دو مرحله‌اند در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه ۶۴ به جای اینکه بفرماید دنیا پنج مرحله است می‌فرماید بیش از دو رنگ نیست ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ﴾ همه‌اش بازی است یا بازی توپ و فوتبال است یا بازی القاب و بازی عناوین و این‌گونه از امور. در سوره مبارکه «انعام» هم مشابه همین بیان را دارد که آنجا هم فرمود جز بازی چیز دیگری نیست یعنی آیه ۳۲ سوره مبارکه «انعام» این است که ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ﴾ در سوره ۴۷ هم که به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است آنجا هم به لهو و لعب حصر کرده [27] ،

بنابراین ما پنج مرحله نداریم اول و وسط و آخر، این بازی است.

توبیخ علی (علیه السلام) بر انسان فریب‌خورده مذمت‌کننده دنیا

اگر کسی بازی را حقیقت بپندارد گرفتار مغالطه شد و گرنه در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه هست کسی در محضر حضرت امیر (سلام الله علیه) دنیا را مذمت کرده حضرت فرمود: «أَيُّهَا الدَّامُ لَدُنِّيَا» [28] «ای کسی که دنیا را مذمت کردی جایی بهتر از دنیا نیست این متجر اولیاست همه اولیا و انبیا و شهدا و صلحا و صدیقین

در همین دنیا به مقام رسیدند کجا را داری مذمت می‌کنی؟! او بد نکرده او بیمارستان را به تو نشان داد، تیمارستان را به تو نشان داد، آسایشگاه را هم به تو نشان داد، قبرستان را هم به تو نشان داد او خلاف نکرده او فریب نداده تو فریب خوردی او چه کار باید بکند که نکرده او این چنین نیست که تیمارستان را نشان نداده باشد، قبرستان را نشان نداده باشد، بیمارستان را نشان نداده باشد فقط بازار و پارک را نشان داده باشد او تو را فریب نداده تو فریب خوردی، می‌ماند آن غرور آن شیطان.

هشدار قرآن به آشتی‌ناپذیری شیطان با انسان
فرمود شیطان دشمن شماست دشمن تک‌بعدی، اینکه فرمود دشمن تک‌بعدی است سرش این است بالأخره انسان دشمن‌هایی دارد قابل مصالحه است اگر حیوان باشد، بالأخره می‌بینید گرگ‌ها، پلنگ‌ها ببرها حتی در خانه‌ها تربیت می‌شوند بالأخره مقداری با بعضی آشنا می‌شوند کاری با آدم ندارند اما تنها دشمن دوستی‌ناپذیر، شیطان است فرمود با او می‌خواهی چه کار بکنی با او فقط جنگ، اگر بخواهی صلح بکنی او تو را به بند می‌کشد با هم به جهنم می‌روید او این چنین نیست که اگر صلح کردی کاری به تو نداشته باشد این از هر ماری بدتر است شما دیدید خیلی‌ها هستند با مار زندگی کردند الآن هم دارند زندگی می‌کنند، با عقرب زندگی می‌کنند مگر نیست مگر در این رسانه‌ها نمی‌بینید با مار زندگی می‌کنند، با عقرب زندگی می‌کنند، با پلنگ زندگی می‌کنند، با یوزپلنگ زندگی می‌کنند اما با شیطان نمی‌شود زندگی کرد فرمود تنها دشمن سوگند یاد کرده شما این است فقط باید با او بجنگید کمی که نرم بشوید کنار بیایید آرام بشوید او بیشتر حمله می‌کند لذا فرمود: ﴿إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ تنها هدف او همین است اگر او دسترسی داشته باشد یکسر شما را با خودش می‌برد ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾
قسمت ۴/فاطر/

مهم‌ترین راه نفوذ شیطان، مجاری ادراکی انسان است یعنی شیطان در مجرای اندیشه اثر می‌گذارد وقتی در مجرای اندیشه اثر گذاشت او باور می‌کند وقتی باور کرد مطابق باورش کار می‌کند این برای یک گروه، گروه دیگر کسانی‌اند که شیطان در مجاری انگیزه آنها و نه اندیشه، اثر می‌کند وقتی اینها به چیزی انگیزه‌مند شدند همان راه را ادامه می‌دهند این دو گروه، گروه سوم کسانی‌اند که شیطان هم در بخش اندیشه آنها اثر می‌گذارد هم در بخش انگیزه آنها. برای کسانی که مشکل علمی ندارند شیطان در انگیزه آنها وسوسه می‌کند شهوت آنها را تحریک می‌کند، غضب آنها را تحریک می‌کند که اینها می‌شوند عالم بی‌عمل. آنها که مشکل علمی دارند این معارف را فرا نگرفتند با خرافات و امثال خرافات در بخش اندیشه آنها اثر می‌گذارد آنها را به امور باطلی باورمند می‌کند گروهی که از هر دو فضیلت محروم‌اند شیطان هم در بخش اندیشه آنها، آنها را خرافات‌زده می‌کند هم در بخش انگیزه آنها، آنها را با شهوت و غضب انگیزه‌مند می‌کند. اینکه خدای سبحان می‌فرماید: ﴿يَا حَسْبُ الْإِنْسَانُ إِنَّ نَجْمَعِ عَظَمَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ﴾ [1] انسان اول خیال

می‌کند که ما استخوان‌های او را نمی‌توانیم جمع بکنیم می‌گوید: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ [2] غافل از اینکه ما نه تنها استخوان‌های او را که اعضای درشت بدن او هستند خطوط ریز سرانگشتان او را به حالت اولی برمی‌گردانیم بعد می‌فرماید آنها مشکل علمی ندارند شبهه علمی ندارند شهوت عملی دارند ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَهُ﴾ این مشکل علمی ندارد این می‌خواهد جلوی باز باشد این گروه، شبهه علمی برای آنها مطرح نیست مشکل علمی ندارند اما شهوت عملی دارند می‌خواهند جلوی باز باشد. عده‌ای گرفتار جهل علمی اند شیطان از راه شبهات علمیه که ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ [3] این مغالطات را در قلب اینها القا می‌کند اینها به جای اینکه برهانی فکر کنند مغالطی فکر می‌کنند این مغالطاتی که به وسیله ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾ در قلب اینها القا شد اینها باور می‌کنند به خرافاتی دل می‌سپارند. آنها که مشکل علمی ندارند شهوت و غضب اینها را بر عقل عملی اینها پیروز می‌کند، چیره می‌کند اینها یا به سمت شهوت حرکت می‌کنند یا به سمت غضب.

موفقیت جامع گمان شیطان با تصرف در اندیشه و انگیزه انسان گروهی که گرفتار هر دو نقص اند شیطان گاهی در بخش اندیشه و علم، گاهی در بخش انگیزه و عمل، اینها را به دام می‌اندازد. اینجا از مواردی است که شیطان به نحو جامع، ظنّ خود را بر اینها پیروز کرد در این آیه خدا نفرمود شیطان در ظنون آنها تصرف می‌کند تا بشود بخش انگیزه، شیطان ظنّ خودش را، گمان خودش را بر اینها مسلط کرد گمانش این بود ﴿لَا غَوِيَّتَهُمْ﴾ [4] گمانش این بود که ﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ [5] گمانش این بود که من اکثری اینها را گرفتار می‌کنم حالا گرفتاری به سه نحو است بعضی‌ها را از راه جهل علمی، بعضی‌ها را از راه جهالت عملی، بعضی‌ها را از هر دو راه. این مظنه خود را بر آنها چیره کردن معنایش این نیست که در ظنون و گمان و علم و اندیشه آنها اثر گذاشت معنایش آن است که گمان خود را بر آنها مسلط کرد گمان او این بود که ﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ راه اغوا هم سه نحو است که بیان شده.

عدم تسلط شیطان جن و انس بر انسان

ولی انسان به وسیله شیطان وسوسه بشود چه به وسیله شیطان جن، چه به وسیله شیطان انس، هرگز مجبور به گناه نیست اگر کسی مرکز فساد درست کرد، راه‌های فراوانی برای اغوای جوان‌ها درست کرد هرگز هیچ کسی مجبور نمی‌شود اگر در شرایطی کسی در اثر سهو، نسیان، خطا، الجا، اجبار، اضطراب و مانند آن تن به گناه داد مطابق حدیث رفع [6] اصلاً این معصیت نیست و اگر کسی به حدّ الجا و اضطراب و سهو و نسیان و امثال ذلک نرسید عالماً عامداً معصیت کرده است این معذور نیست معاقب است هر چه بگوید فلان گروه، فلان ماهواره، فلان نقش، فلان عکس، فلان وسوسه ما را فریب داد این چه در «شیاطین الجن» چه در «شیاطین الانس» صریح قرآن کریم این است که هیچ کسی بر انسان مسلط نیست انسان تا آخر عمر آزاد است اگر یک وقت حادثه‌ای پیش آمد انسان تحت قهر قرار گرفت مطابق حدیث رفع اصلاً معصیت نیست.

این جریان اینکه شیطان مسلط نیست در چند آیه بود در سوره «حجر» بود [7] در سوره «ابراهیم» بود [8] که هر دو را خواندیم. قسمت ۸/سبا

در مورد ابلیس

شهوت را تحریک می کند دیگر، اینها شهوت و غضب ابزار شیطنتِ شیطان اند او اگر بخواهد در بخش اندیشه کسی را فریب بدهد وهم و خیال ابزار اویند، اگر بخواهد در بخش انگیزه کسی را فریب بدهد شهوت و غضب ابزار کار او هستند یک وقت است کسی گرفتار شهوت و غضب نیست در مسائل اعتقادی و شبهات دینی و اینها دارد کار می کند

برای فریب دادن او این وهم و خیال را به جای عقل می نشاند این شخص به جای اینکه عاقل بشود می شود مُختال به تعبیر مغالطات در اثر نفوذ شیطنتِ شیطان در همان اتاق فکر یک طلبه یا دانشجویست قرآن کریم به دام شیطنت می افتد چون همه و اگر خواست در مسائل عملی آلوده بشود شهوت و غضب را تحریک می کند. خب، بنابراین در آزمون ما دو عامل لازم امتحان است وجودش شیطنت شیطان خواهد بود لذا آن مسئله داریم یکی آن ابزار خاص یکی تحریک، تحریک به وسیله در عالم خیر و رحمت و برکت است و اگر کسی به جنگ او در جهاد اکبر قیام نکند و موفق بشود به مقام ولایت الهی می

رسد خب اگر جنگی نباشد جهادی نباشد کسی آزمون نمی شود کسی به جایی نمی رسد اگر بخواهد همین طور بدون جهاد اکبر به مقام برسد می شود فرشته از این فرشته ها خدا زیاد خلق کرده است دیگر لازمه اش این است که انسان جبهه خلق نکند اصلاً انسان موجودی است که با شهوت و غضب کار می کند. خب، پس شیطنتِ شیطان به امتحان برمی گردد

وجود شیطان در کلّ عالم لازم است جهنم هم که خیر و رحمت و برکت است برای اینکه مظهر عدل الهی است فرمود در آن طاغی و ظالم باعث تشقّی قلب مؤمنین روز دلهای مؤمنین ستمدیده تشقّی پیدا می کند و خوشحال می شوند کیفر دادن طبقه است آن روز مسلمانها و مؤمنان در قیامت خوشحال می شوند پس جهنم خیر و عدل است وجود شیطان در عالم خیر است

استهزاهایی که کردند فرمود آنهایی که استهزا کردند همین منتها ما باید مواظب باشیم که گرفتار این شرّ نشویم این درباره استهزا از باب تجسّم اعمال هست یا عامل و علل و عوامل دیگر هست تعبیرات قرآن کریم این است که) وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ

اینها دامنگیر خود اینها شد یا در السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ (اینها حاقّ یعنی احاطّ اینها سیئات داشتند، مکر و حيله داشتند مکر و حيله فرمود منافقین اهل خُ دعه اند اما) وَمَا يَخُ دَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ (ولکن اینها اهل شعور و آگاهی « بقره » مبارکه اوایل سوره نیستند که دارند چه کسی را فریب می دهند اینها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند برای اینکه انسان به ضرر خودش که) إِنْ أَحْسَنَ نَفْسُكُمْ وَأَنْفُسُكُمْ إِنْ أَسَاءَتْمْ فَلَهَا (آنجا گذشت که انسان هرگز « اسراء » مبارکه کار می کند در سوره

نسبت به دیگری کار خیر نمی کند یک، و هرگز نسبت به دیگری کار بد نمی کند دو، والا بالتّبع أو بالعرض اولین کاری که این « اسراء » سوره مشاکله حمل بشود آیه انسان می کند نسبت به خودش می کند این لام هم لام نفع نیست تا به قرینه گفته شد در حالی که « لها »، « علیها » است که) إِنْ أَحْسَنَتْمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَاءَتْمْ فَلَهَا (برخیها گفتند برای مشاکله به جای آنجا گذشت به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه) رضوان الله علیه (این لام، لام اختصاص است نه لام نفع یعنی عمل مختصّ عامل است اگر کسی چاهی می کند این درون اتاق زیست خودش دارد چاه می کند این فاضلاب او را متعدّی می کند

طوبا را در درون منزل خود غرس کرد از گاهی هم ممکن است بویش به عابر برسد یا اگر درختی غرس کرد این شجره این درخت کنار عابر کنار جدار را متنعم بکند عمل این درخت خودش استفاده می کند گاهی ممکن است سایه میوه ممکن نیست از عامل جدا بشود اگر کسی نسبت به دیگری احسانی کرده، کمکی کرده، خیری به او رسانده چیزی به او داده این عمل به او می رسد چه اینکه اگر کسی نسبت به دیگری ستم کرده این صد درصد برای خود اوست بدون تردید سایه این سمّ صد درصد در درون جان خود اوست بوی این سم یا آثار ضعیف این سم به دیگری می رسد عمل مخصوص عامل نه برای مشاکله لام گفته شد مثل « علیها » است از عامل جدا شدنی نیست) إِنْ أَحْسَنَ نَفْسُكُمْ وَأَنْفُسُكُمْ وَإِنْ أَسَاءَتْمْ فَلَهَا (نه این لام برای لام اختصاص است دیگر نه لام نفع عمل برای عامل است خب اگر عمل برای عامل است در « الْجُلّ للفرس » قسمت ۳۱ / انبیا

ملک و ملکوت

مسئله ی توحید را وقتی که به این حد گذراندند در جریان اسمای الهی که در نوبت قبل مطرح شد که بین مُلک و ملکوت فرق است ذات اقدس الهی هر مطلبی را که فرمودند ضامن مضمون آن آیه، اسمای حسنایی است که در پایان آیه است اگر آیه، آیه ی رحمت و عنایت الهی باشد در ذیلش دارد إِنْ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اگر آیه انتقام و کیفر باشد دارد عَزِيزٌ حَكِيمٌ و مانند آن، اگر قهر باشد علیه ظالمان دارد إِنْ رَبَّكَ

لِبِالْمُرْصَادِ اسمای حسنایی که خدای سبحان در پایان آیه یا در آغاز آیه دارد مناسب با مضمون همان آیه است این مطلب تفصیلی. در قرآن کریم فرمود هر چیزی مُلکی دارد که به دست خداست هر چیزی یعنی هر چیزی ملکوتی دارد که آن هم به دست خداست یک وقت است که مُلک و ملکوت، ملکوت شدت ملک است نظیر قدرت و اقتدار اینها هر دو صفت خالق اند خدا هم قادر است و هم مقتدر که می گویند اینجا زیادی مبنا دلالت بر زیادی معنا دارد اقتدار بالاتر از قدرت است و هر دو صفت خالق اند، اما در سوره ی «ملک» و در پایان سوره ی «یس» می گوید هر چیزی ملکوت دارد مثل اینکه می گوئیم هر انسانی یک بدن دارد یک روح این ملکوت دیگر صفت خدا نیست به دست خداست خب آنجایی که می گوید مُلک به دست خداست می گوید «تبارک» آنجا که می گوید ملکوت به دست خداست می گوید «سبحان» که «سبحان» می شود از اسمای تنزیهی حق، تبارک می شود از اسمای تشبیهی حق ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ (یک) ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (دو) «لِكُلِّ شَيْءٍ مَلَكُوتٌ» مثل اینکه بگوئیم «لِكُلِّ انسان روح، لِكُلِّ ظاهرٍ باطن» آن چهره ی ارتباطی هر چیزی به خدا آن می شود ملکوتِ او، اگر کسی او را ببیند یقیناً خدا را مشاهده می کند در حدّ خودش در فصل سوم چرا؟ برای اینکه درباره ی حضرت ابراهیم فرمود ما ملکوتِ اشیا را نشان او دادیم ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ اما درباره ی افراد دیگر نگفت ما ارائه کردیم ملکوت را، گفت آیاتمان را نشان می دهیم ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ خب سراسر عالم آیات الهی است اما ملکوت را نشان کسی نمی دهد ولی به ماها فرمود شما نگاه کنید شاید ببینید بله، در بین انسانهای عادی کسانی هستند که نگاه می کنند نظر غیر از رؤیت است در فارسی نگاه غیر از دیدن است فرمود: ﴿أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ نگاه کنید شاید ببینید در بین نگاه کننده ها یک حارثه بن زیدی پیدا می شود یک اویس قرنی پیدا می شود یک گوشه را می بیند پس تسبیحی که ذکر شده با تبارکی که ذکر شده ضامنِ مضمون همان آیه است و این تناسبی است در همه جای آیات قرآن و هر چیزی ملکوت دارد و ملکوت هر چیز عبارت از باطن هر چیز است آن جهت ارتباط کلّ شیء به الله را می گویند ملکوتِ او. بعد از جریان توحید مسئله ی وحی را ذکر فرمود منتها چون در سوره ی مبارکه ی «هود» تقریباً بیش از سه صفحه درباره ی حضرت نوح سخن به میان آمده که بحثش مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «هود» گذشت در سوره ی مبارکه ی «هود» از آیه ی ۲۵ که فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ از آیه ی ۲۵ تا آیه ی ۴۹ بیش از سه صفحه مربوط به قصه ی حضرت نوح است حضرت نوح و کشتی نوح و سوار شدن مؤمنان و هلاک شدن کافران و جریان فرزند ناصالح نوح و همه ی اینها از ۲۵ تا ۴۹ مربوط به حضرت نوح است که مبسوطاً این قصه اش آنجا ذکر شده. جریان حضرت نوح را ذکر می کنند بعد از جریان حضرت نوح بعد از چند آیه می فرمایند: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾ این هم یک، بعد از تقریباً یک صفحه می فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾ تا می رسد به حضرت موسی و عیسی (سلام الله علیهما) که در آیه ی ۴۹ می فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ بین حضرت نوح تا حضرت موسی و عیسی (سلام الله علیهما) انبیای فراوانی بودند که فقط در دو مقطع می فرماید: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ یا ﴿قُرُونًا آخَرِينَ﴾ نسلهایی، امتهایی، انبیایی آمدند ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ این «تترا» یعنی متواتر این نظیر تقوا که «تاء» آن اول کلمه نیست اصلش «وَقَى» است این «تترا» هم اصلش «وَتَر» است که کم کم می شود متواتر فرمود انبیای ما متواتر بودند کتب ما متواتر بود رهبری ما متواتر بود هرگز نگذاشتیم که این چراغ در ملّتی خاموش بشود بعد کم کم نام مبارک حضرت موسی و عیسی را می برند این چند آیه مربوط به آن است چون قصّه ی تفصیلی جریان حضرت نوح در سوره ی «هود» گذشت اینجا ما به طور مبسوط بحث نخواهیم داشت ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ فقط الله را بپرستید، چرا؟ برای اینکه ﴿مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ معبودی غیر از او نیست چرا تقوا را رعایت نمی کنید.

مطلب مهم آن است که اینها ملحد نبودند مشرک بودند یعنی معتقد بودند خدایی هست واجب الوجود هست خالق سماوات والأرض هست مدیر کلّ ربّ الأرباب اوست اینها را قبول داشتند می گفتند ما چون به او دسترسی نداریم حس گرا بودند بتها را می پرستیدند، بتها را می پرستیدند مشرک بودند معنایش این نیست که قدری خدا را می پرستیدند قدری اینها را (یک) در عبادت هم خدا را می پرستیدند هم بتها را (دو) هیچ کدام از اینها نبود اینها فقط بتها را می پرستیدند می گفتند ما دسترسی به خدا نداریم معنای شرک این نیست که گاهی خدا را گاهی غیر خدا را، معنای شرک این نیست که هم خدا هم غیر خدا آنکه هم خدا و هم غیر خداست آن می شود ریا نه شرک، شرک مصطلح این است که فقط غیر خدا را می پرستند معنایش این است که این عبادت که مخصوص خداست آن را برای دیگری قرار می دهند دیگری را شریک الله قرار می دهند در استحقاق عبادت. خدا مستحقّ عبادت است و لا غیر این سِمت را برای غیر خدا قرار می دهند می شوند مشرک نه اینکه هم خدا را و هم غیر خدا را با هم می پرستیدند فرمود: ﴿مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ در بین اینها افرادی که متمکّن بودند چشم پُرکن بودند سرمایه دار بودند اهل زرق و برق بودند اینها به مبارزه برخاستند سخن از سیاست نبود سخن از تکاثر و ثروت بود یک وقت است وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) قیام می کند این هم با ملأ درگیر می شود هم با دستگاه حکومت، اما در جریان حضرت نوح نیامد که مثلاً حکومتی بود و سلطنتی داشت و دستگاه حکومت با او درگیر بودند آنچه بود ملأ بود حالا یا طایفه سالاری بود مردم سالاری بود و قدرت سالاری بود هر چه بود بالأخره کار دست اینها بود ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ اینها چون حس گرا بودند معنای وحی و نبوّت و اینها را درک نمی کردند چیزی که محسوس بود درک می کردند چیزی که معقول بود به سراغش نمی رفتند و درک کنند. آنها آن جداره ی عقل و قلب را قفل کرده بودند فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ یک عدّه واقعاً قلبشان قفل است یعنی حرف در قلبشان نفوذ نمی کند این را عمداً بستند اول با معصیت بعد کم کم با تکذیب ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ این رین متراکم باعث بسته شدن دل شد ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾

الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) خب، در اینجا فرمود ملا گفتند که این بشر است مثل شما و وجود مبارک نوح را همانند خود می‌پنداشتند گفتند ﴿يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ می‌خواهد بر شما ریاست کند حاکم بشود، بشود مطاع شما بشوید مطیع او و وحی و نبوتی نیست - معاذ الله - اگر پیامبری بود وحی و نبوتی بود باید فرشته می‌آمد چون انسان این لیاقت را ندارد ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾ خدا فرشته نازل می‌کرد مگر بشر می‌تواند به مقام نبوت برسد.

یکی از مهم‌ترین کارهای انبیا همین بشرشناسی است و بشرشناساندن که انسان را به خود انسان معرفی کنند. بسیاری از افراد واقعاً خودشان را گم کردند در سوره ی مبارکه ی «حشر» دارد که اینها خودشان را فراموش کردند در سوره ی مبارکه ی «نساء» و «آل عمران» و آن محدوده این است که اینها فقط به فکر خودشان اند ﴿أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ خب آنکه در آنجا فرمود اینها فقط به فکر خودشان اند ﴿أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ اینکه می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ برای آن است که یک خود انسانی داریم که آن را فراموش کردند یک خود حیوانی داریم که ﴿ذَرَعَ يَأْكُلُ وَيَتَمَتَّعُ وَيَلْهَمُهُمُ الْعَمْرُ﴾ به فکر این هستند اینها خیال می‌کنند انسان همین است که در تالار تشریح خلاصه می‌شود از تالار تشریح به سردخانه از سردخانه هم زیر خاک تمام شد، دیگر نمی‌دانند این ابراری است که این محدوده را طی می‌کند بعد به مسیر ابد حرکت می‌کند بعد می‌گویند ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ این سابقه ندارد ما تا حال چنین چیزی نشنیدیم خب تا حال شما انبیای دیگر که آمدند رُسل دیگر که آمدند آنها را خانه‌نشین کردید نگذاشتید حرف آنها به جامعه برسد ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ اینها چون عقل را در همان حس می‌دانستند کسی که بر خلاف آنها می‌اندیشید این را دیوانه می‌پنداشتند دیوانه یعنی دیورده، جن، دیو خب موجودی است و آنها هم مسلمان دارند کافر دارند مزاحم دارند غیر مزاحم دارند ارتباط با آنها، تسخیر آنها می‌دانید جزء کارهای محرّم است همه ی اینها در مکاسب محرّمه خواندید که این کار ارتباط با آنها و این را کسب قرار دادن - معاذ الله - با این کار بتوانند ﴿يَفْرُقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ کار سحره است کار ساحر را انجام بدهند ایجاد اختلاف کنند اینها جزء کارهای محرّم است در اسلام. فرمود اینها - معاذ الله - دیوانه‌اند دیوانه یعنی دیورده این کلمه مرکب است کلمه ی بسیط نیست ﴿فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ صبر کنید تا کم کم بساطش برچیده می‌شود بعد وجود مبارک نوح استنصار کرد و خدای سبحان پاسخ استنصار را با نصرت داد. قسمت

۱۵/مومنون

حکومت ولایت شفاعت

روابطی که در دنیا هست یا روابط متقابل دوستانه است یا روابط بالا و پایین - تابع و متبوع - است یا رابطه، رابطه ولایی است یا رابطه محبت و دوستی است، فرمود نه مولایی از مولایی و نه والی‌ای از «مولی» علیه مشکل او را حل می‌کند، نه اینکه دوستی مشکل دوست دیگر خود را حل می‌کند.

مسئله اینکه دوستی مشکل دوست را در قیامت حل نمی‌کند، در آیات دیگر گذشت ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ [۲۴] که در آن روز هر یک از دوستان از یکدیگر فاصله می‌گیرند، چون دوست دنیایی در حقیقت دشمن بود، چون به سود او کار می‌کرد نه در راه حق؛ اما تابع و متبوع، هیچ‌کسی که متبوع هست در دنیا، مشکل تابع خود را در قیامت حل نمی‌کند؛ مولایی؛ یعنی متبوعی از مولایی؛ یعنی تابعی، مشکل او را حل نمی‌کند: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى﴾ که متبوع است ﴿عَنْ مَوْلًى﴾ که تابع است ﴿شَيْئاً﴾ که این هم نکره در سیاق نفی است، یعنی هیچ یک مشکلات او را حل نمی‌کند.

قبلاً هم ملاحظه فرمودید، ما یک «ولا» داریم، یک «نُصرت»؛ «ولا» آن است که کسی تمام کارهای دیگری را به عهده بگیرد؛ مثل اینکه پدر یا مادر ولیّ این نوزاد هستند که تمام کارهای این کودک را اینها به عهده می‌گیرند؛ اما وقتی این کودک به صورت نوجوان درآمد و بخشی از کارها را خودش می‌تواند بکند، آن کمبود را «ناصر» او که پدر اوست به عهده می‌گیرد. «نُصرت» برای جایی است که شخص بتواند بخشی از کارها را خودش به عهده بگیرد، آن کمبود را به کمک و یاری دیگری حلّ کند؛ اما ولایت آن جایی است که تمام کارهای «مولى عليه» تحت حیطة ولیّ است، فرمود نه ولایی در آن جا اثر دارد و نه نُصرتی.

می‌ماند مسئله شفاعت، اگر ذات اقدس الهی به کسی اذن داد که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [۲۵] هست، ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [۲۶] هست، هم آن «شفیع» باید مأذون باشد و هم «مشفوع» له باید «مُرتضى المذهب» باشد که ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ آن «مشفوع» له اگر «مُرتضى المذهب» بود و پیرو اهل بیت بود از شفاعت سهمی می‌برد؛ یعنی مشمول شفاعت خواهد بود، این می‌شود نصرت! گاهی همه کارهای او را ولیّ انجام می‌دهد. بنابراین این هم می‌تواند استثنا باشد از «مولا» و هم می‌تواند استثنا باشد از «نُصرت»، پس اختصاصی به «نُصرت» ندارد؛ گاهی تمام کارهای آن «مشفوع» له را به اذن خدا آن «شفیع» انجام می‌دهد. فرمود در قیامت هیچ متبوعی مشکل تابع را حلّ نمی‌کند و

هیچ‌کسی به دیگری کمک نمی‌کند: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾، ﴿رَحِمَ اللَّهُ﴾ هم مشخص شد که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ پس «شفیع» باید مأذون باشد، یک «مشفوع» له هم باید «مُرتضى المذهب» باشد، دو، ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾ چرا هیچ‌کس کمک نمی‌کند؟ برای اینکه اقتدار فقط از ناحیه خدای سبحان است، او عزیز

مطلق است و نفوذ ناپذیر؛ منتها رحمت رحیمیه دارد، می‌داند که کجا رحمت کند و کجا رحمت نکند؛ این فضای کلی معاد بود. حالا در ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ کفار کجا می‌روند و مؤمنین کجا می‌روند؟ مؤمنین را از آیه ۵۱ به

بعد مشخص می‌کند که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عِوْنٍ﴾ [۲۷] وضع کفار را از آیه ۴۳ به بعد مشخص می‌کند که ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلْيِ الْحَمِيمِ * خَذُوهُ فَاَعْلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ * ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ * إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ﴾، ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ گذشته از اینکه مکتبها و عقاید و معارف، حق و باطل آنها روشن شد، حالا تبه‌کاران کجا می‌روند و پرهیزکاران کجا می‌روند، فصل بین اینها را ذکر فرمود. فرمود درخت

«زَقُوم» که بحث آن در سوره مبارکه «صافات» [۲۸] و اینها گذشت، درختی است نسوز که از آتش روییده می‌شود؛ یعنی آتش جهنم مثل آب دنیا درخت‌پرور است. ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ﴾ در خود متن جهنم هست، شجرهای گوناگون و درخت‌های گوناگونی که از درون آتش می‌جوشد، یک درخت نسوزی است که آب آن آتش است. برهانی که در آخر آن هست این است که این همان است که شما شک داشتید، این تردید شما در دین همین است؛ یعنی این همان باطن تردید است، حالا اگر کسی ناپرهیزی کرد و باطن او به صورت غده سرطان درآمد، می‌گوید این همان است و چیز دیگری نیست؛ منتها خودت پروراندی. ذات اقدس الهی هیچ‌کسی را با دشمن خلق نکرده است، وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْجَهَادِ الْأَكْبَرِ» [۲۹] یا فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، [۳۰] بدترین دشمن آدم که هوس است، خدا ما را با دشمن خلق نکرد، این بی‌نظمی ما بود که ما نتوانستیم از این نیروهای داخلی که همه اینها به منزله فرشته‌ها هستند و در خدمت ما هستند، ما این فرشته‌ها را به صورت دیو درآوریم! مگر خدا دشمن خلق کرده در درون ما؟! اینکه فرمود: ﴿أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ [۳۱] است، چون «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ» را آفرید، تمام دستگاه را منظم و طبیبانه و حکیمانه خلق کرد؛ چه در بخش طبیعت و چه در بخش فطرت در درون ما - معاذ الله - دشمن خلق کرد یا ما خودمان دشمن ساختیم؟ در درون ما آفت آفرید یا خودمان آفت ساختیم؟ اینکه فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، با اینکه فرمود: ﴿وَوَيْلٌ لِّلنَّفْسِ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [۳۲] چطور می‌شود که انسان در درون خود دشمن داشته باشد؟ اینکه حضرت فرمود: «جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»، [۳۳] چطور می‌شود که دشمن را به صورت خانه‌زاد ما خودمان می‌پرورانیم؟ مستحضرید اگر کسی درست تربیت نشود و زندگی نکند، همین‌ها که ابزار کار او هستند، همین‌ها می‌شوند غده. ببینید این میوه را ذات اقدس الهی منظم خلق کرد، اگر باغبانی - حالا یا باغبان درون یا باغبان بیرون - مواظب نباشد، درون این میوه کرمی پیدا می‌شود، کرم که از بیرون نیامده است! این هوس! این غرور! اینها یک برکات الهی است که آدم غرور داشته باشد که کسی به کشور او حمله نکند؛ یک چیز خوبی است و غیرت را هم روزهای قبل معنا کردیم؛ اما این غروری که من باید جلو بروم - همین بازی‌ها - که من باید این باشم، نام مرا باید ببرند، همین می‌شود یک غده! همین می‌شود یک کرم! وگرنه در درون این سیب هیچ کرمی را ذات اقدس الهی خلق نکرد! گاهی انسان محدود فکر می‌کند، این آسمان و زمینی که این همه براهین بر آن هست، گاهی انسان یک آسمان و زمین محدودی دارد و در محدوده خودش می‌لرزد. این بزرگان می‌گویند کرمی که در درون یک حبه گندم هست، آسمان و زمین او به اندازه یک سانت یا کمتر از یک سانت است، «چو آن کرمی که در گندم نهان است * * * زمین و آسمان او همان است»، [۳۴] این وقتی بالا را نگاه می‌کند که آسمان اوست و پایین را نگاه می‌کند زمین اوست، مجموعاً یک سانت نمی‌شود. خیلی‌ها آسمان و زمینشان همین است که بین منزل و محل کارشان،

همین طور «بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ» است و دیگر نمی‌دانند که کجا دارند زندگی می‌کنند؟ سر بالا بکنند آسمانی ببینند! قسمت / دخان ۱۶/ تسنیم

از مهمترین احکام در فروع دین

نماز

یکی از کارهای نماز آن است که انسان را از این خطرها حفظ می‌کند: ﴿خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ [11] نماز یک قدرت الهی است که انسان را از این دو حال حفظ می‌کند نه با رسیدن نعمت منوع می‌شود که به دیگران خیر نرسد، نه با فرا رسیدن نعمت جزوع و غیر صبور می‌شود، خاصیت نماز این است، اگر کسی نماز خواند؛ ولی هنگام شدائد جزوع بود و هنگام حوادث گوارا و ملایم منوع بود، معلوم می‌شود نماز او مقبول نیست، چون نماز را قرآن کریم با اوصاف معینی معرفی کرد، یک‌جا فرمود نماز آن است که ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [12] یک‌جا فرمود نماز گزاران کسانی هستند که در حوادث بردبار باشند، اگر فرمود: ﴿خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾، مصلین را استثنا فرمود. برای مصلین هم اوصافی ذکر کرده، اگر آن اوصاف در انسانی نبود، معلوم می‌شود او نماز گزار واقعی نیست و اگر بود، معلوم می‌شود نماز گزار واقعی است. یکی از چیزهای که برای نماز گزارها در آن سوره مبارکه ذکر کرد، این است که در هر دو حال بردبار هستند و به فکر دیگران و به فکر دیگران، این خاصیت نماز گزارها است. نماز واقعی است که اگر نماز گزار به آن واقعیت برسد؛ یعنی به نماز واقعی برسد، اثر نماز آن است که مصلی و نماز گزار از هر زشتی می‌پرهیزند و در شدائد، بردباری را از کف نمی‌دهد و در حوادث گوارا هم فخر فروش نخواهد بود. قسمت / تسنیم ۱۶/ حدید

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر مهم-ترین وظیفه انبیای الهی

مطلب دوم آن است که اینها بهترین آمران به معروف و ناهیان از منکرند و مهم‌ترین وظیفه انبیای الهی، امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر بعد از تعلیم کتاب و حکمت است. یاد دادن، درس دادن، هدایت کردن، ارشاد نمودن، موعظه کردن، ربطی به مسئله امر به معروف و نهی از منکر ندارد، گرچه در تحت عنوان -جامع اینها مندرج‌اند. اگر کسی مطلبی را به جاهلی یاد می‌دهد یا غافلی را متذکر می‌کند یا ساهی و ناسی را هشدار می‌دهد، اینها امر به معروف و نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر مربوط به جایی است که شخص، حکم شرعی را می‌داند وظیفه خود را می‌داند، جاهل به موضوع نیست جاهل به حکم نیست غافل نیست ساهی نیست ناسی نیست، عالماً عامداً دارد گناه می‌کند (اینجا

جای امر به معروف و نهی از منکر است).

حقیقت امر به معروف و تبیین مراتب آن

مطلب بعدی آن است که امر به معروف، امر است [و] نهی از منکر، نهی است نه ارشاد، آنجا که کسی نمی‌داند خب امر به معروف نیست. امر یعنی فرمان و این فرمان را ذات اقدس الهی بر توده مؤمنین واجب کرده است و ائتمار به این امر را هم بر مخاطب واجب کرده است، نهی از منکر را بر مؤمنان واجب کرده است و تناهی از این نهی را هم بر مخاطبان واجب کرده است. همان طوری که اطاعت امر پدر بر فرزند واجب است، اطاعت فرمانِ آمر به معروف بر مخاطب واجب است و اگر شخص، امر به معروف شد و اطاعت نکرد، دو گناه کرد یعنی کسی که حجاب اسلامی را رعایت نمی‌کند، اگر کسی امر کرد - نه ارشاد و هدایت و راهنمایی و تذکر و آنها [بلکه] - این زن بی‌حجاب را یا بدحجاب را امر به معروف کرد و نهی از منکر کرد و او اطاعت نکرد دو گناه کرد: یکی اینکه لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ را عمل نکرد و یکی اینکه به فرمان این آمر عمل نکرد. مقام امر به معروف چیز دیگر است، مقام ارشاد و تذکر و تعلیم و تنبیه یعنی متنبه کردن و غفلت‌زدایی کردن چیز دیگر است. مسئله امر به معروف بابتی در جهاد دارد یعنی در بحث جهاد چیزهایی که مطرح می‌کنند یکی‌اش امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد: اول انزجار قلبی است؛ که بر همه لازم است؛ دوم فرمان لسانی است باید دستور بدهد این کار را بکن یا بنویسد؛ سوم و چهارم به زدن است تا به گشتن و امثال ذلک. زمانی که حکومت باشد از مرحله سوم به بعد به عهده حکومت است و مرحله اول و دوم به عهده همه مردم؛ اما خود حاکم یعنی پیامبران همه این مراحل را به عهده می‌گیرند. شما می‌بینید در مسئله امر به معروف و نهی از منکر، سخن از قتل هم هست تنبیه هم هست زدن هم هست.

فرق امر به معروف و نهی از منکر که قتل هم در آن هست زدن هم در آن هست با مسئله تعزیر و حدود و قصاص آن است که در باب قصاص که کار قضایی است می‌زنند که چرا کردی [ولی] در نهی از منکر می‌زنند که نکن (این یک چیز دیگر است آن یک چیز دیگر است؛ این یک باب است آن یک باب دیگر است). مراحل سوم و چهارم یعنی زدن و قتل در مرحله امر به معروف و نهی از منکر تثبیت شده است منتها این به عهده حکومت است؛ کسی قصد انفجار دارد خب این کاری نکرده تا دستگاه قضایی او را اعدام بکند ولی وقتی پلیس می‌بیند او حرف گوش نمی‌دهد می‌تواند با او درگیر بشود ولو بلغ ما بلغ! این زدن‌ها و قتل‌ها برای دفع گناه است که این شخص این انفجار را انجام ندهد، اگر انجام داد به دستگاه قضایی برمی‌گردد که چرا کردی. بنابراین مرحله سوم و چهارم امر به معروف و نهی از منکر، شبیه حدود و قصاص و تعزیرات دستگاه قضایی است، با این تفاوت جوهری که در امر به معروف و نهی از منکر، مسئولان حکومت این امور را اجرا می‌کنند تا به شخص تبهکار بگویند این کار را نکن [و] همین امور را در مسئله قصاص و حدود و تعزیرات،

دستگاه قضایی اعمال می کند که چرا کردی.

لزوم **عمل** به مراتب امر به **معروف** توسط خلیل خدا

حالا اگر کسی پیغمبر یا امام (علیهم الصلاة و علیهم السلام) بود و مسئول حکومت بود نظیر وجود مبارک ابراهیم خلیل، این راههای تعلیم و ارشاد و دعوت به حکمت و موعظه و **جدال** احسن را باید پشت سر بگذارد، پشت سر گذاشت، از محیط خانوادگی خود با عموی خود محاجّه کرد تا با توده مردم، براهین را اقامه کرد موعظه کرد **جدال** احسن داشت و مانند آن، دید هیچ اثر نمی کند خب این بگوید به من چه بگوید من به وظیفه ام **عمل** کردم یا باید اقدام بکنند؟ انبیا کارشان این است که این مراحل سوم و چهارم را هم انجام می دهند لذا در **قرآن** کریم دو بخش از آیات است که اینها با هم هماهنگ اند: بخشی از آیات می گوید که در

بخشهای تعلیم کتاب، تعلیم حکمت، **تزکیه** نفوس، دعوت به حکمت و موعظه **حسنه** و **جدال** احسن هم خوب حرف بزنید هم حرف خوب بزنید کسی را نرنجانید بد نگویند، وگرنه آنها هم برمی گردند بد می گویند، این مقام و این فصل که تمام شد حالا که **قَدْ تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ الْغَيِّ**، سخن از **يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** نیست سخن از **ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** نیست، بلکه در کنار **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** سخن از **وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ** است؛ اینجا دیگر وجود مبارک ابراهیم خلیل دست به حدید کرد و دست به تبر بُرد و آن کار را انجام داد.

خب این فصل ثانی است؛ مسئله مذاکره و مباحثه و مناظره و محاجّه مراحلش را گذراند، الآن اینها اصرار دارند بر بت پرستی. خب وجود مبارک خلیل حق موظف است که جلوی بت پرستی را بگیرد، **سوگند** یاد کرد که من بتها را می شکم: **تَاللّٰهِ لَأُكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ** و این کار را کرد. حالا که این کار را کرد باید با آنها تبردارانه سخن بگوید نه قلم دارانه، دوران قلم گذشت؛ طوری بود که وجود مبارک ابراهیم همه مراحل را پشت سر گذاشت [یعنی] آنجا که نوبت قلم بود قلم زنی کرد، آنجا که نوبت تبر است تبر زنی می کند، فرمود: **أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ** [لذا] نباید گفت که چرا اینجا فرمود: **أَفْ** و آنها را تحریک کرد. آنجا که مربوط به **لَا تَسُبُّوا** است در سوره مبارکه «انعام» بحثش گذشت؛

تفاوت مراحل امر به **معروف** در برابر آیه **لَا تَسُبُّوا**

در سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۰۸ این است که در مسئله داوریه های علمی، مناظره های علمی، شبهات علمی، گفتگوها و گفتمانهای **عقلی** و علمی، **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**؛ به این بتها بد نگویند، اگر شما به این بتها بد گفتید آنها هم برمی گردند به معبود شما بد می گویند. **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** یعنی این اصنام را این اوئان را - این **الَّذِينَ** یعنی معبودها را این بتها را - بد نگویند وگرنه اینها [یعنی بت پرستان] - هم برمی گردند به معبود شما - معاذ الله - بد می گویند: **فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ**، چرا؟ چون **كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**. یک وقت سخن از تعلیم

و تربیت و ارشاد است، بله جای آیه ۱۰۸ سوره «انعام» که وَلَا تَسْبُوا و امثال آن است [اما] یک وقت جای مبارزه است، دیگر حجت تمام شد که قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ و اینها از جاهلیتشان دست بردار نیستند. نمی شود گفت که اینها [که لجاجت می ورزند] را باید رها کرد، مراحل نهایی امر به معروف و نهی از منکر یعنی مرحله سوم و چهارم که بلغ ما بلغ اینجاست، البته آنجایی که بلغ ما بلغ اثر کند، آنجا که اثر نمی کند خب مرحله دوم هم لازم نیست بلکه همان مرحله اول که انزجار قلبی است که کسی باخبر نیست وظیفه همه است.

فرق مقام علم و عمل و لزوم همراهی این دو با یکدیگر

مأمور، نفس است و آمر، خدای سبحان است. در مسئله علم، اگر مقدمات حاصل شد چون مقدمات ضروری است، انسان در برابر آن مضطر است نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم؛ وقتی برهان اقامه شد کسی نمی تواند بگوید که من نمی خواهم بفهمم [بلکه] همین که برهان اقامه شد انسان فهمید، چون کار عقل نظری است که متولی اندیشه است اما عقل عملی که مسئول و متولی انگیزه و ایمان است کاملاً مختار است مثلاً برای آن صد درصد ثابت شد که حق با زید است اما قبول نمی کند. این قبول و نکول، یک امر اختیاری است [و] مربوط به این [عقل عملی] است مثل اینکه آدم یقین می داند این مار است ولی تکان نمی خورد، چون تکان خوردن و رفتن و دویدن مربوط به چشم و گوش نیست مربوط به دست و پا است. ما در صحنه نفس، دو قوه جدای از هم داریم، گاهی البته کنار هم اند. اینکه می بینیم کسی عالم بی عمل است برای اینکه علمش برای شأنی از شئون نفس است [و] آن عزم و اراده و قصد برای شأنی دیگر است [که] آن شأنی دیگر فلج است. انسان با اینکه مطلبی برای او صد درصد ثابت شد که حق است، کاملاً آزاد است می تواند باور نکند چون آن که باید باور کند یعنی باید آن عقد را عقیده کند [شأنی دیگر از شئون انسان است]. «عقد» - که به قضیه می گویند: «عقد» - گریه است بین موضوع و محمول که «الف»، «باء» است؛ این می شود عقد این می شود تصدیق در قبال تصور. بعد از مسئله علم، ایمان است؛ «ایمان» یعنی عصاره این قضیه را به جان خود گره ببندد که می شود عقیده؛ این به دست آدم است می تواند ببندد می تواند نبندد [و] چون یک امر اختیاری است امر و نهی پذیر است. به هر تقدیر آن مقامی که فرمود بد نگویند، مقام يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ است، این مقامی که دست به تبر می برد جای وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ است و جای جلوی فساد را گرفتن است و امثال ذلک ولو بلغ ما بلغ، البته در جایی که انسان بداند یا احتمال عقل ایی بدهد که ظفرمند می شود چه اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل این احتمال را می داد و موفق هم شد.

وظیفه انبیای الهی از منظر حضرت امیرالمؤمنین ۷

مطلب دیگر اینکه فرمود: أَفَلَا تَعْقِلُونَ، معلوم می شود عقل در اینکه انسان باید عبادت بکند خود کفاست، در

اینکه معبود باید نافع و ضارّ باشد خود کفاست، در اینکه الله، نافع و ضارّ است خود کفاست، در اینکه ماسوی الله، نافع و ضارّ نیستند خود کفاست، در اینکه عبادت ماسوی الله در خورِ اُف گفتن است و زجر است خود کفاست (اینها را عقل می فهمد). وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) فرمود

مگر عقل ندارید، عقل اینها را می فهمد، چرا بر خلاف عقل عمل می کنید منتها این گروه در اثر اینکه شهوت و غضب را بر عقل مسلط عملی مسلط کردند در جناح اراده [و] وهم و خیال را بر عقل نظری مسلط کردند در بخش اندیشه لذا این عقل شان در درون این وهم و خیال دفن شده است.

انبیا(علیهم السلام) - طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در همان خطبه اول نهج البلاغه - می-آیند که: «و یُثِیروا لهم دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ انسانها این معدن را در درون خود دارند منتها این اغراض و غرایز را روی این معدن ریختند این دفن شد یا اوهام و خیالات را روی این معدن علمی ریختند دفن شد، آنها می آیند اثاره می کنند شیار می کنند شکوفا می کنند، این اغراض و غرایز را این اوهام و خیالات را کنار می برند عقل آدم را به آدم نشان می دهند، این عقل را که به آدم نشان دادند این می شود سرمایه، آن گاه علمهای جدیدی مطابق این سرمایه عطا می کنند، یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ می شود، وَیُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ می شود، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ می شود و مانند آن. این کار انبیا(علیهم السلام) است که اول می آیند شیار می کنند این خاکها و خَس و خاشاک را کنار می برند آن گوهر ناب را در می آورند به انسان نشان می دهند می گویند این سرمایه ات، آن وقت روی این سرمایه باید سرمایه گذاری بکنی نه سرمایه داری و با این سرمایه گذاری بهره ببری؛ این می شود: «و یُثِیروا لهم دَفَائِنَ الْعُقُولِ» که این کار انبیاست.

نحوه برخورد ابراهیم ۷ با بت-پرستان

وجود مبارک ابراهیم هم آمده این اغراض و غرایز و اوهام و خیالات را از روی عقل کنار زد و عقل اینها را شکوفا کرد [اما] اینها دوباره این اغراض و غرایز را روی این گذاشتند و این را این زیر دفن کردند گفتند: حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ، برای اینکه اینها گرفتار آن تعصب جاهلی و نژادپرستی و اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ و مانند آن بودند، لذا حضرت فرمود: أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

پرسش...:

پاسخ: این سب نیست این مرحله چهارم است. در مرحله اول که احتجاج بود گذشت که اِنِّی وَجَّهْتُ گفتم، لِأَحِبِّ الْأَقْلَیْنِ گفتم و مانند آن، در مرحله دوم دست به تبر برد، در مرحله سوم در آن محاکمه عمومی اینها را محکوم کرد و در مرحله چهارم گفتم: أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ.

حالا آنها تصمیم گرفتند که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) را بسوزانند: حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ. درباره نمرود برخیها گفتند همان طوری که فرعون لقب پادشاهان مصر است، نمرود هم لقب پادشاهان کلدان است اسم یک شخص معین نیست؛ نمرود کلدانی نظیر فرعون مصری است (این را برخیها نقل کردند). به هر

تقدیر وجود مبارک ابراهیم خلیل با حکومت وقت درگیر شد با مردم هم درگیر شد، مردم با حکومت وقت هر دو بت پرست بودند و حامی بت پرستی بودند. فرمود: أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، آنها هم تصمیم گرفتند که در مراسمی او را بسوزانند: حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و این سوزاندن خلیل خدا در راستای کمک به بتها بود [می-گفتند] اگر می خواهید کاری انجام بدهید این کار را انجام بدهید وگرنه صرف محاکمه کردن و محکوم کردن عملی اثر ندارد.

نتیجه گیری

از آنجا که هیچ امری در دنیا بدون حکمت و تدبیر نمیباشد فرشتگان ماموران الهی برای اجرای تدابیر و اوامر الهی هستند . و از این لحاظ بعنوان الگوهای برای فرمانبرداری از احکام الهی برای انسان قرار میگیرند. چنانکه میفرمایند شما سر بلند کنید بالا را ببینید، عرشیان را ببینید، فرشته ها را ببینید، ببینید آنها چه کارهایی می کنند تا شبیه آنها باشید؛ بار سنگین تدبیر الهی به دوش آنهاست! مستحضرید که عرش به معنای تخت ظاهری نیست؛ یعنی مقام فرمانروایی است که فعل است، این مقام فرمانروایی به دوش فرشته هاست، فرشته ها فرمانروایان و فرمان برداران ذات اقدس الهی هستند که خدا از اینها به «مدبرات» [۲۰] یاد می کند (تفسیر سوره نازعات آیه ۵)

با توجه به نافرمانی ابلیس که داستان آن در قرآن مجید نقل گردیده است خداوند برای قرار دادن انسان در ورطه آزمایش و ابتلا، به شیاطین مهلت و فرصت داد که در این دنیا اجازه وسوسه انسان را داشته باشند اما فقط در حد وسوسه نه اجبار و اقدام که این اسبابی است که در تکوین اراده خداوند عمل میکند. قبول شفاعت شرایطی دارد از جمله اذن و رضایت خداوند، که تنها به خواص از بندگان پروردگار اعطا می گردد .

احکام عملیه اسلام، موهبتی است که خداوند در راستای یاری کردن انسانها در گرایش به اعمال صحیح و ثواب از طریق اتکا بر قرآن و عترت به انسان اعطا نموده است .